



«مهدیه کارگران» در دومین دوره بازی های کشوری ورزشکاران پیوند اعضا، قهرمان دوومیدانی شد

## زندگی بعد از پیوند

انسیه شهرکی - هم ورزشکاری قهرمان است، هم کدبانوی خانه. او مرآت های زیادی را تحمل کرده است. در طول عمرش یاد گرفته که با سلاح صبر، به جنگ سختی های زندگی برود و با همین صبر مثال زنی بوده که برای سال ها، عمل دیالیز را تاب آورده. او پس از پیوند و راهی از این عمل دردناک، بیماری زجرآورش را به سکوی پرتابی برای ایستادن بر قله قهرمانی تبدیل کرده است.

کلکسیون افتخارات مهدیه کارگران با وجود فقط یک سال فعالیت حرفه ای، دارای مدال هایی طلایی است که گویای قهرمانی اش در رشته دوومیدانی است؛ موفقیت هایی که برای خیلی از افراد سالم، دست نیافتنی است. داشتن زندگی خانوادگی شاد و پر از عشق و صمیمیت کنار همسر و پسری پانزده ساله، وجه درخشان دیگری از زندگی مهدیه کارگران است. او هفته گذشته در دومین دوره بازی های کشوری ورزشکاران پیوند اعضا که در جزیره کیش برگزار شد، مقام قهرمانی را در رشته دوومیدانی از آن خود کرد.

در سالی باغبان باشی، ساعتی به گفتگو با این بانوی ورزشکار سی و سه ساله و همسرش نشستیم که از اهالی محله رسالت قاسم آباد هستند.



آن روز، بدترین روز زندگی ام بود. دنیا روی سرم خراب شد، وقتی شنیدم که بدون هیچ علت و عارضه ای دو کلیه ام را از دست دادم. تا گزیر باید تن به دیالیز می دادم؛ دیالیزی که وصف درد ورنجش را شنیده بودم اما من نباید شکست می خوردم

هیچ علت و عارضه ای دو کلیه ام را از دست داده ام. ناگزیر باید تن به دیالیز می دادم؛ دیالیزی که وصف درد ورنجش را شنیده بودم اما من نباید شکست می خوردم. مدام به خودم روحیه می دادم که «می توانست بدتر از این هم اتفاق بیفتد. خدا یک روز، خودش کلیه های سالم به من داد و یک روز هم گرفت. او مواظب من است.» با این افکار مثبت، اجازه نمی دادم ناامیدی بر من غلبه کند. بعد از آن دیالیز شدم، نه یک بار و یک روز و دو روز که سه سال تمام در مرکز محبان الجواد (ع) در خیابان بعثت، این درد ورنج را تحمل کردم. خدا می داند که چه بر من و به خصوص خانواده ام گذشت. آن ها بیشتر از من زجر می کشیدند؛ به خصوص همسر من. من فقط رنج

هفت سال پیش در حالی که زندگی شان زیانزد دوست وفامیل و آشنا و غریبه شده بود و همه می دانستند که مهدیه چقدر در کنار همسرش حمیدرضا و پسرش خوشبخت است، طوفانی در زندگی شان می پیچد. روزی، بی آنکه دردی در اندام های بدنش احساس کند، پی می برد که حالات بدنی اش طبیعی نیست و سردرد و حالت تهوع ممتد دارد. برای اینکه اطمینان بیشتری از سلامتی اش پیدا کند، نزد پزشک می رود؛ پزشکی که بعد از آزمایش های بالینی، تشخیص می دهد که مهدیه دو کلیه اش را از دست داده است و باید دیالیز شود؛ «آن روز، بدترین روز زندگی ام بود. دنیا روی سرم خراب شد، وقتی شنیدم که بدون



جسمی را تحمل می کردم و دردهای من، او را زجر می داد. همکارانش بعدها به من گفتند که در مدت معالجه من، همسر من در محل کارش، درگیری فکری داشته و نمی توانسته است تمرکز کند.»

### مهندس زرگرانی، زندگی دوباره ای به من داد

مهدیه با وجود رنج های دیالیز، به سایر بیماران هم روحیه و امید می داده است. او دلیلی برای ناامیدی نداشته، چون معتقد بوده که خدا گرز حکمت بنسند دری، ز رحمت گشاید در دیگری؛ «یقین داشتم که بیماری ام امتحان الهی است و باید از این امتحان سر بلند بیرون بیایم.» سرانجام توکلش به خدا، او را از این بحران دشوار بیرون می کشد؛ «بعد از سه سال دیالیز و دست و پنجه نرم کردن با مرگ، خانواده بیماری مرگ مغزی شده به نام مهندس احمد زرگرانی که هنرمند فریخته ای هم بود، حاضر شدند کلیه چپ او را به طور رایگان به من اهدا کنند. عمل پیوند اعضا در سال ۹۲ در بیمارستان منتصریه انجام شد و آن روز انگار تولد دوباره ای یافتیم.»

### بعد از پیوند، چشم راست من نابینا شد

انگار قرار نبوده بعد از پیوند، زندگی مهدیه به حالت عادی برگردد و این عمل، برایش تبعاتی به همراه